

لشکرکشی کورش جوان Cyrus the Younger



شاهنشاهی هخامنشی پس از داریوش بزرگ از پیشرفت و گسترش بازماند . جنگهای ایران و یونان ، تن آسائی و کامرانی زمامداران ، ستیزه‌های خانوادگی و شورشهای داخلی و ناخشنودی زبردستان مایه ناتوانی و فرسودگی ایران گشت . داریوش دوم ، نواده خشیارشا ، که با کشتن برادر بزرگ خود به پادشاهی رسید ، پس از بیست سال فرمانروائی در ۴۰۴ پ.م . در گذشت . در روزگار این خسرو ناکار دیده خوشگذران ، همسر سنگدل و بلندپروازش ، پروشیاتی (پرشاد ، به یونانی پروساتیس Parysatis) در کارهای سیاسی دست می انداخت ، و از پسر کوچکش کورش - که یکسال پس از تاجگذاری داریوش بجهان آمده بود - در برابر ولیعهد رسمی ، ارشک ، پشتیبانی می کرد . ارشک مردی آرام و تن آسای بود و از شهامت جنگی بهره کافی نداشت . کورش پر خاشجوی و نبرده ، بی پروا و بسیار تیزهوش و دلاور بود ، و در میان جنگاوران ایرانی و یونانی محبوبیت بی اندازه داشت .

دوره داریوش دوم را دوتن از کارآمدترین سرداران ایران بلند آوازه و درخشان کردند ، از آندویکی فرنه بازو سپهبد نژاده پارسی بود که در شمالغربی آسیای کوچک (فریگیه Phrygia) حکومت میراند ، ودیگری چیسهفرنه (چهرفر ، فرنژاد ، به یونانی تیسافرینس Tissaphernes) بود که در کردانی و سیاسی ودلاوری مانند نداشت . ایندو سپهبد در جنگهای داخلی یونان دخالت کردند ، و آتش ستیزه های خانگی یونانیان را گرم نگاه داشتند ، و گاهی آتن را بر علیه اسپارته پشتیبانی دادند ، وزمانی اسپارته را در سرکوبی آتنی ها یاری کردند . بویژه چیسهفرنه با کردانی وزیرکی فراوان سیاست « جدائی بیانداز وفرمانروائی کن » را پیشه کرد و نگذاشت که یکی ازدو دولت یونانی چندان نیرومند شود که دیگری را درهم بشکند . از برای همین زیرکی ونیرنگسازی او بود که کورش جوان ازوی چندان دلخوشی نداشت ، واز آن گذشته چون خواهر آن سردار نامی ، همسر ارشک رقیب کورش - بود ، میان این شاهزاده و چیسهفرنه دشمنی افتاده بود .

داریوش دوم در بهار ۴۰۷ پ.م. کورش را به فرمانروائی آسیای کوچک Asia Minor گمارد ، ووی چندان اسپارتیان را کمک رسانید ، که آنان آتن را گشودند و به دوره توانائی ونیرومندی آن دولت پایان دادند . پس از درگذشت داریوش ، ارشک جانشین او گشت ولقب اردشیر دوم را بر خود نهاد . کوشش کورش برای از میان بردن برادرش در تالارتاجگذاری ، بجائی نرسید . و به میانجیگری مادرش بخشوده گشت و باز به فرمانروائی آسیای کوچک گمارده شد . آنگاه پنهانی و به بهانه سرکوبی قبیله ای نافرمان بنام پی سیدی ها Pisidians ، سپاهی ازمزدوران جنگی یونانی ورزم آوران ایرانی بساخت ، و باشتایی بیمانند بسوی بابل براه افتاد .

از سردارانی که برای او شمشیر می زدند یکی کلئارخوس Clearchus اسپارتی بود که سر کرده ای سخت دل و زود خشم و نافرمان بشمار میرفت . او را در میهنش بمرگ تهدید کرده بودند ، ولی وی به پناه کورش گریخت و سر کرده مزدوران جنگی او شد . کالوس Galus پسر توموس Tamus در یاسالار مصری ، آژیاس Agias و سقراط آخانی Achaen ، منن Menon ، سوسیاس Sosias و آریستی پوس Aristippus تسالی Thessalian ، و گزنیاس Xenias ، کلی نر Cleanor و سوفینه توس Sophinetus - هر سه از اهل آرکادی Arcadia ، پروکسنوس بئوتیائی Proxenus the Boetian ، و یک جوان آتنی بنام کزنفن Xenophon - که بعدها تاریخ جنگ کوناکسا را نوشت - همه از یاران برجسته کورش بودند . از ایرانیانی که بدان شاهزاده خدمت کردند ، آریوس Ariaeus ، مهرداد و ارته پتی شهرت فراوان یافتند ۱ .

کورش خوب می دانست که پارسیان مردان دلاور و سوارکاران نبرده ای هستند که در رزم به آئین های مردانگی بیش از فنون کارزار ونیرنگهای جنگی وزره و خود وتیغ اهمیت می دهند ۲ . همین غرور پهلوانی مایه شکست ایرانیان در برابر پیادگان سنگین اسلحه فراخ سپر

۱ - برای همه آنچه که گذشت ن.ک. به: ۱

Xenophon , Anabasis , I, 1ff.

2 - Cf. Herodotus, VII, 9.

یونانی، مشهور به هوپلیت **Hoplite**، می‌شد. چون پارسیان زره گران نمیپوشیدند، و به شیوه کارزار «منظم» و آموزشهای سپاهی چندان دل نمی‌بستند، مردانگیهایشان در برابر تیغ وزره و نظم سپاه یونانی بیکار می‌ماند. کورش بر آن شد که گروهی از یونانیان و دسته‌ای از ایرانیان را با هم بمیدان جنگ اردشیر برد، و برای اینکار از همه دوستانش، چه ایرانی و چه انیرانی، درخواست که برای وی سرباز گردیده دشمن شکن فراهم آورند. این برای نخستین بار در تاریخ جنگ بود که سبهدی اهمیت بکار گرفتن پیادگان سنگین اسلحه فراع سهر (هوپلیت) راهمانگ با سواران چابک، و با پیادگان سبک اسلحه چالاک (پیل تست **Peltast**) دریافته بود، پیش از کورش، سپهسالاران ایرانی و یونانی، هر سه گروه نامبرده را، با هم بکار نگرفته بودند، از اینرو هیچ سردار یونانی در ایران زمین پیشرفت نمیتوانست کرد، و هیچ سرکرده ایرانی در خاک یونان، با پیادگان سبک اسلحه و سواران چابک کاری از پیش نمیتوانست برد.

آمیختن این سه گروه سپاهی مایه آن میشد که پیادگان سنگین اسلحه فراع سهر دشمن را درهم بشکنند، و سواران و لشکر سبک اسلحه دشمن را از تاختن به میمنه و میسر پیادگان سنگین اسلحه بازدارند، و بهنگام چیرگی اینان، شکست خوردگان را دنبال کنند. از این هنر جنگی کورش - که فراموش بیگانگان و یونانیان شده است - باز یاد خواهیم کرد.

باری، کورش سخت می‌کوشید که هر چه می‌تواند از پیادگان سنگین اسلحه فراع سهر - که در جنگهای داخلی یونان کار دیده و ورزیده شده بودند - فراز آورد، و تلاش میکرد که ایرانیانش را به نظم سپاهی و ورزشهای جنگی خوینگر کند، و در دل آنان مهر و کشش پایداری بسوی خود بیافریند. ۳

جنگاوران مزدور یونانی از دیر باز گردنفر ازان ایران را خدمت میکردند. لیکن لشکر کورش بزرگترین سپاه مزدوری بود که تا آن زمان یک تن را خدمت کرده بودند، و مرد هنرمند سپاهی میخواست که آن رزم آوران را - که گاهی با هم دشمنی خانوادگی و قومی نیز داشتند - به زیر یکدرفش آورد و منظم و بسامان نگاه دارد. بگفته گزنفن بیشتر این مزدوران برای آن نزد کورش آمده بودند که این شاهزاده نامی و بزرگوار، و منشهای آزادانه و پهلوانیش را میستودند، نه آنکه نیازمند نان شب باشند. حتی گروهی از آنان بندگان خود را هم همراه آورده بودند، و یا برای این لشکر کشی - که می‌پنداشتند برای سرکوبی پی‌سیدیان است - پول پرداخته بودند، و دسته‌ای از آنان زن و فرزندان را رها کرده به کورش پیوسته بودند. البته همه اینان امید داشتند که پس از کامیابی توانگر شوند، زیرا عمه شنیده بودند که سپاهیان مزدوری که تا آن زمان کورش را خدمت کرده بودند، خوشبخت و بی‌نیاز شده بودند. ۴

تنها کلتارخوس و چند تن از گردنفر ازترین سرداران کورش، مانند منن، پروکسنوس، گزنیا، تموس و سوفینه توس از نقشه کورش آگاهی داشتند، ولی به سربازان چیزی نگفتند

۲ - حرکت سپاه

3- Xenophon, *Anabasis*, I,9:14f.; I,4:12; Plutarchus, *Artaxerxes* 6.

4- Xenophon, *Anabasis*, I,9:17-10; Cf: I,4:12.

تاهنگامیکه جنگاوران پس از راه پیمائی مفصل وتند و چند ماهه‌ای به شهر تپسکوس **Thapascus** (مسکنه امروز) برکنار رود فرات، رسیدند. در اینجاسربازان رازکوروش را دانستند و بهراس افتادند و لندلند کردند و خروش بر آوردند که ما به جنگ ایرانیان نمیرویم. کورش با سخنان نرم و شیرین و نویدهای گرم و رنگین دلشان را بدست آورد، و آرامشان کرد. ۵ ایرانیان بلم‌های روی رود فرات را سوزانیده بودند تا کورش برای گذشتن از رود به دشواری افتد منن تسالی که بسیار بلند پرواز و تیزهوش بود، برای شاد کردن دل کورش، پیش از همه به آب زد و سربازانش هم او را پیروی کردند. کورش گالوس را نزد آنان فرستاد تا سپاسگزاری کند و چنین پیام داد: «ای جنگاوران! امروز من شما را می ستایم، لیکن فردا کاری بسازم که ستایش شما را برانگیزم، اگر نه آن کنم که گفتم، پس مرا کورش نخوانند.» آنگاه خود وی به فرات زد، و آب تا سینه اش میرسید، و لشکریانش پس از او از رود گذشتند. مردم تپسکوس کسی را بیاد نداشتند که بی بلم از رود گذشته باشد، از این روی میگفتند معجزه شده، و رود فرات به خداوند آینده خود، کورش شاه، بندگی نموده است. ۶

کورش از تپسکوس ۵۰ فرسنگ رانه روزه پیمود تا بکنار رودخانه آراکس **Araxes** (ارس، نام پیشین رود خابور **Khabbur** امروز) رسید. سه روز در اینجا بیاسودند و پس از برگرفتن توشه راه برای مردان و ستوران، بازبراه افتادند، ۸ و پنج روزه سی و پنج فرسنگ را در نور دیدند و به کنار رود ماسکاس **Mascas** (که گمان میرود آبراهی بوده که اکنون از میان رفته) ۹ رسیدند، ولی همواره در سوی راست فرات راه می سپردند تا هم به آبادی نزدیکتر باشند و هم به راه شاهی ۱۰. در شهر کرزته **Corsote** (همان دینیه - **ed Diniyye** امروز ۱۱) - که در کنار رود ماسکاس بود - سه روزه بیاسودند، ۱۲ سپس زادراہ برگرفته از یابانی درشتناک گذشتند و ۹ فرسنگ را در سیزده روزه پیموده به جایی بنام «دروازه» (به یونانی پی لی **Pylea**) رسیدند، که آن را همان الاسود **Al Aswad** پانزده کیلومتری پائین هیت **Hit** دانسته اند، و گفته اند که آن «دروازه» میان بابل و آشور می بوده است. ۱۳

در این راه پیمائی يك رویداد ناگوار پیش آمد. در یکجا مردی از سپاهیان کلنارخوس دیگری را از لشکر منن بزد، و کلنارخوس را سربازان منن سنگباران کردند، وی خشمگین گشت و آماده جنگ با منن شد، و میانجی گری پر کسنوس هم سودی نکرد. لیکن کورش از راه در رسید و نیزه بدست بمیان سپاه آمده خروشید که «ای کلنارخوس! و پر کسنوس! و شما ای یونانیانی که اینجا آمدید! نمی دانید که چه آتشی بر می افروزید؟ آیا

5 - *Ibid.* I. 2ff

6 - *Ibid.* I, 13-18.

7 - R.D. Barvet, «Xenophon and the wolls os Media», in *Jhs*, vol. (1963), p.3.

8 - Xenophon, *Huabasis*, I, 4:419.

9 - Barnet, *Op.cit.*, P.5.

10 - Xenophon, *Huabasis*, I, 5:1.

11 - Barnet, *Op.cit.*

12 - Xenophon, *Huabasis*, I, 5:1-5.

13 - *abic.*, I, 4:4-5; Barnet, *op.cit.*

برآنید که جان من و سرخودتان را بر باد دهید! اگر روزی بخت از ما برگردد، این ایرانیانی که با شمایند، شما را بدخواه‌تر خواهند بود تا آنانکه برگرد اردشیرند.»
سر کلثارخوس از باد تهنی شد و هرکسی بجای خود رفت. ۱۴.

از «دروازه (بابل)» تا شهر بزرگ و نامی بابل ۱۵ راه از میان دشتهای خرم و سرزمینهای آباد می‌گذشت. پس از سه روز راه پیمائی به دوازده فرسنگی جنوب «دروازه» رسیدند و کم‌کم جای پای انبوهی سوارپدیدار شد، و کورش دریافت که روزبازی با سرنوشت نزدیک آمده. پیشاهنگان سپاهش بدو گفتند که ۲۰۰۰ سوار ایرانی از پیش کورش پس می‌نشینند و هرچیز بدرد بخوری را که سر راه باشد می‌سوزانند. یکی از سرداران ایرانی بنام اهوراویندت، که درنهان با کورش دشمن بود، درخواست که با ۱۰۰۰ سوار برود و پیشاهنگان سپاه اردشیر را در کمین‌گاهی کشانده درهم بشکند، لیکن بر آن بود که آن هزار سوار را به چنگ اردشیر اندازد و بر کورش بشورد، بنابراین نامه‌ای به اردشیر نوشت تا او را از اندیشه و نقشه خود بیا گاهاند، و نامه را به یکی از دوستان نزدیک خود سپرد تا نزد اردشیر برد. لیکن آن مرد نامه را پیش کورش برد و از اهوراویندت را فاش کرد. کورش هفت تن از مهمان پارسی را که با او بودند و سپهسالار کلثارخوس را، به چادر خود خواند، و گناهان اهوراویندت را بنمود، چنانکه کلثارخوس و دیگران درخواست نابودی وی را کردند، و ارته‌پتی (ارته‌بد) وفادارترین دوست و همخوان کورش، اهوراویندت را به چادر خود برد، و از آن پس دیگر کسی نه او را دید و نه از سرنوشت او چیزی شنید. ۱۶.

در بهار ۴۰۱ پ.م. ایرانیان از اندیشه و نقشه کورش جهانجوی آگاهی یافتند و بجنب و جوش افتادند. گروهی که از دیرباز فرمانروائی داشتند، نمی‌خواستند که کورش جوان

۳ - آرایش جنگی

و نیرومند و کاردان جانشین اردشیر تن‌آسان وزن‌باره گردد، زیرا که وی مردم‌داری و شایستگی را شرط اصلی فرمانفرمائی داشتن می‌دانست، و بیم میرفت که همه سودجویان و خودخواهانی که سود خود را در سیه‌روزی مردم می‌جستند، بدست وی از پای درافتند. دسته‌ای هم بر او رشک می‌بردند، یا از آغاز هواداری اردشیر را کرده بودند و اینک از کین‌جوئی کورش می‌ترسیدند.

بزرگترین و سرشناسترین فرمانده ایران در آن روز، یعنی چیس‌فرنه، هم از دیرباز با کورش دشمن بود، و خاندان او نیز آن شاهزاده را ناخوش داشتند. گروه دیگری که می‌خواستند ایران دوباره به آبادی و نیرومندی روزگار کورش و داریوش بزرگ برسد، و می‌دانستند که کورش مردکار است و مانند همه پادشاهان خوب و بزرگ ایران، از هنرهای

14- Xenophon, Anabasis, I, 5:8-17.

۱۵ - شهر بابل پایتخت کشور کهنسال «بابل زمین» بود. در زبانهای اروپائی شهر را بابلین Babylon گویند و کشور را بابیلینیا Babylonia، که نخستین را میتوان به «بابل» ترجمه کرد، و دومی را به «بابل زمین» و یا «بابل شهر» مشابه با ایرانزمین و ایران‌شهر، تورانزمین و تورانشهر (= شهر توران) و جز آن.

16 - Xenophon, Anabasis, 1, 6ff.

مردمداری و سازمان دادن کشور و پدید آوردن نظم برخوردار است و در پیروی از قانون و آئین‌های نیکوی گذشتگان کوشای، پشتیبان اوشده بودند و کم کم و از هر سوئی بدو پیوستند، و یا در ایران ماندند و چشم‌براه پیروزی او نشستند. ۱۷

مادرش پروشیاتی هم از وی هواداری می‌کرد، لیکن در پسر خود اردشیرچندان نفوذی نمیتوانست داشت زیرا که چیس‌فرنه و خواهرش آمستریس - که در این هنگام از پرتو مهربانی‌های اردشیر بسیار بهره‌مند بودند، هوای شاهبانوی سالخورده را می‌پائیدند، و حتی از نکوهش وی خودداری نمی‌کردند. دسته‌ای از مردم هم به‌ر دو هم‌آورد نزدیک شده، هر دورا پیمان وفاداری و پشتیبانی میدادند، لیکن بر آن بودند که بنشینند تا ببینند کدام یک پیروز میشود، و هم آن‌را هواداری کنند. گمان می‌رود ابرکوماس فرماندار سوریه از این گروه بوده باشد، زیرا با آنکه می‌توانست راه کورش را در دروازه‌های سوریه و هنگام گذشتن از رود فرات سد کند، چنان نکرد، و با آنکه چند روز پیش از او به سوی بابل رفته بود، پنج‌روز دیرتر از هنگام نبرد به اردشیر پیوست و بهانه آورد که نتوانسته است تندتر از آن لشکر بتازد.

اردشیر چون از کارهای کورش آگاهی یافت چیس‌فرنه را به فراز آوردن سپاه گماشت و او را سپهسالار ایران کرد. آنگاه فرستادگانی نزد همه فرمانداران استانهای از ایران شهر که زیر فرمانش آمده بودند کسبیل داشت و بفرمود تاهر کس سپاه خود را برداشته به هنگامتانه (همدان) آید تا از آنجا به جنگ کورش روند. ۱۸ لیکن شاهزاده جهانجوی با شتابی خیره‌کننده به سوریه و مرز بابل رسید، و از فرمانداران خراسان، سیستان، مرو، خوارزم و بلخ و هند شمالی هیچکدام نتوانست لشکری به یاری اردشیر بفرستد زیرا که راه دور و دشوار بود، و زمان اندک و تندگذر. ۱۹ هنگامیکه آگست August (نیمه تابستان) ۴۰۱ ب.م. فرارسید، اردشیر دیگر درنگ نکرد تا کسی از ایران خاوری به یاریش آید، و با چیس‌فرنه، ارباک (به یونانی آرباکیس Arbaces) فرماندار ماد، و گئوبرو (به یونانی گبرواس) استاندار بابل، سپاه گرانی گرد آورده، از بابل به سوی شمال روان گشت. ۲۰ این ارباک راهم از مردان دو رنگ و دودل دانسته‌اند. ۲۱

سپاه اردشیر، مردان جنگی‌پر دل بودند، لیکن آموزش جنگی نداشتند. باتیرو کمان و نیزه به جنگ یونانیان سنگین اسلحه فراخ سپرمی‌رفتند، ولی شمشیرشان کوتاه بود و بدرد بریدن بیشتر می‌خورد تا برس دشمن‌زدن، و گروه زیادی از آنان بی‌سپر بمیدان می‌رفتند، آنانهم که سپرداشتند، چون سپرشان از تیر که‌های بیدباخته شده بود، و نیزه‌هایشان کوتاهتر از نیزه‌های یونانیان بود، در برابر این دشمنان نمی‌توانستند ایستاد. ۲۲

17 - Plutarchus, *Artaxerxes*, 6.

18 - Diodorus Siculus, XIV, 22:1; Xenophon, *Anabasis*, I, 1:4; 8: 11 ff.

19 - Diodorus, XIV, 22:2.

20 - Xenophon, *Anabasis*, I, 6: 1ff; Plutarchus, *Artaxerxes*, 7.

21 - Plutarchus, *op.cit.*, 14.

22 - Diodorus, XIV: 23:3

کوروش از این عیب‌های سپاه ایران آگاه بود، و برای همین هم مردان یونانی را با خود بجنگ می‌برد، ولیکن بر آن بود که پس از پیروزی، همه یونانیان را بمیهنشان گسیل دارد، و نهلد که در ایران بمانند ۲۳، و خود سپاه ایران را روشهای نوین جنگی بیاموزد و جنگ، افزارهای استوار و بسنده دهد تا در برابر هر دشمنی ایستادگی بتوانند کرد.

۱۰۴۰۰ تن از مردان کوروش پیادگان سنگین اسلحه فراخ‌سپر (Hoplites) بودند. هر پیاده کلاه خود برنجینی داشت که همه سر و گردن را بجز چشمان و دهان می‌پوشاند، و دارای برگه‌های برنجین برای پوشیدن سینه و پهلوها؛ و ران، و ساق خود بود. سپروی بسیار فراخ و سنگین بود که با تسمه‌ای به بازوی چپ آویخته می‌شد، و پیاده جنگی چون بادشمن رو برو می‌شد با آن سپر چنان بر سر و تن او میزد، که هم‌اورد از پای درمی‌افتاد، آنگاه وی با نیزه بلندش، که به ۲۷۰ سانتیمتر می‌رسید، پیکر دشمن را سوراخ می‌کرد و یا با شمشیر کوچک و راست آهنینی که داشت تنش را می‌شکافت. این پیادگان در گروه‌های ۸ رده‌ای به جنگ می‌رفتند یعنی اگر سه‌پدی ۴۰۰۰ تن از این جنگاوران را زیر فرمان داشت و میخواست آنانرا در میمنه جای دهد ۸ رده در میمنه بر میکشید، یکی پشت سردیگری و در هر یک ۵۰۰ تن را جای میداد. هر یک از این جنگاوران با سپر خویش، پهلوئی چپ خود و طرف راست هم‌رزم نزدیک خود را می‌پوشانید و این بدان معنی بود که اگر این پیادگان هم‌گروه و بی‌آنکه از هم سوا شوند بر دشمن می‌تاختند، از هیچ سوئی برایشان حمله نمیتوانستی کرد مگر از پهلوئی راست یعنی از آن بری که نخستین مردان هر رده ایستاده بودند و نیمه راست پیکرشان از پوشش سپری بهره بود و یا از پشت سر. اگر رده‌بندی این پیادگان بهم می‌خورد چون هر جنگجویی می‌بایست چهار بر خود را به‌پاید، دشمن می‌توانست در میان آنان رخنه کند و کارشان را از سازد. از همین روی این پیادگان هر چه را که مایه بهم خوردن رده‌هایشان می‌شد؛ مانند حمله سواران و تیراندازان یا گردونه‌های داس‌دار و زمین پست و بلندی‌دار؛ ناخوش میداشتند. اما اگر رده‌بندی این پیادگان سبکین زره فراخ سپر بهم نمی‌خورد، دشمن نمیتوانست بر آنان دست یابد و پس از جنگ شمار کشتگان سپاه پیروز بسیار اندک می‌نمود. ۲۴

گذشته از این ۱۰۴۰۰ تن، کوروش ۲۵۰۰ پیاده از گروه ژوبین‌داران سبک سپر (Peltast) و یا جنگاوران سبک اسلحه هم داشت. و نیروی سواره‌اش نیز به ۳۶۰۰ تن می‌رسید ۲۵ ژوبین‌داران سبک سپر هیچ‌گاه زره نمی‌پوشیدند، لیکن بسیار چالاک و سبک‌خیز بودند و دونیزه با خود می‌بردند، یکی برای پرتاب کردن و دیگری برای شکافتن پیکر دشمن؛ و کار آنان آن بود که نگذارند سپاه دشمن از پشت سر و یا از پهلوها بر پیادگان سنگین زره فراخ سپر بتازند ۲۶

۲۳ - درباره سپاه ایران و یونان ن.ک. به:

C. Hignett, *Xerxes' Invasion of Greece*, Oxford (1963), pp.40ff.

24 - Hignett, op.cit.

۲۵ - دیودوروس سواره نظام کوروش را به ۳۰۰۰ تن تخمین می‌زند:

Diodorus, XIV, 19:6.

26 - Parker, *Greek Mercenary. Soldiers*, pp. 14 ff.

باید دانست که در آن هنگام سواران نه زین داشتند و نه رکاب تنها يك تکه فرش یا پارچه بر روی ستور می افکندند و برای سوار شدن بر پشت اسب می جهیدند. هر سواری يك یا دو نیزه داشت و تیغ کوچک پارسی نیز بکمر می بست، لیکن با سپر بیمیدان نمی رفت. گروهی از سواران کلاه خود و بر گه های فلزی برای پوشیدن تن هم داشتند^{۲۷}، این گونه جنگاوران را از این پس «سواران زره پوش» می خوانیم. همچنین باید یادآور شویم که نعل اسب هنوز ساخته نشده بود، بنابراین حمله و تاخت و تاز سواران بسیار دشوار می بود، و شایستگی و کارآموزی فراوان می خواست. با این همه سواران ایرانی در تندی و تیزی و رام کردن ستوران ناماور بودند، وارد شیر برای جنگ با یونانیان بهترین سواران آن روزگار را فراهم آورده بود. بویژه هزارتن نگهبانان وی از آزموده ترین و دلاورترین سواران جهان شمرده میشدند. چیه فرنه هم کوشید که همه این جنگاوران را برای نبرد آزموده کند، و بگروه زیادی از آنان زره داد و همچنین کوشید که پیادگان ایرانی را با ورزش جنگی، برای رزم آزمائی با یونانیان آماده سازد. لیکن ۶۰۰ تن سواری که نگهبان کورش بودند، بی گمان هنرمندترین و پر دلتترین سواران جهان آن روز بشمار میرفتند، و از اینها گذشته همه آنان کلاه خود، و بر گه های برنجین برای پوشیدن تن خود و ستوران شان داشتند و سوای نیزه سواران، شمشیر یونانیان پیاده نیز با خود می بردند تا در رزم و پاد رزم در نمایندند.^{۲۸}

شماره سپاهیان ایرانی کورش را کرنفن ۱۰۰۰۰۰ تن تخمین زده است^{۲۹} و دیودور ۷۰۰۰۰ تن^{۳۰} لیکن چون همراهان ایرانی آن شاهزاده در روز جنگ، زیر فرمان يك سپهبد بودند و يك پهلوی سپاه کورش را درست میکردند، شماره آنان از مزدوران یونانی که مهمترین کار جنگ بدیشان سپرده شده بود و همه امید کورش بدانان بود - افزونتر نمیتوانست باشد. از این رو بگمان ما کورش بیش از ۱۰۰۰۰۰ تن پیاده ایرانی، اخود نداشته است، یعنی وی بر روی هم نزدیک ۲۴۰۰۰ جنگاور ایرانی و یونانی با خود داشته است.

شماره سپاهیان اردشیر را کرنفن ۹۰۰۰۰۰ تن نوشته است و کنزیاس و دیودور ۴۰۰۰۰۰، لیکن اینها همه یاوه و گزافه می نماید و تارن Tarn تاریخ نویس نامی انگلیسی سپاه اردشیر را به ۳۰۰۰۰۰ تن تخمین زده است^{۳۱} و از این رای پیروی و پشتیبانی می کنیم، زیرا که اردشیر تنها سه تن از سپهبدان ایران را بهمراه داشت و سپاه خود را تنها از ماد و بابل و پارس و مصر فراهم آورده بود. از آن گذشته آنچه که در روز جنگ رخ داد نشان میدهد که درازی رده های اردشیر، چندان از رده های کورش بیشتر نبوده است و این بدان معنی می باشد که شماره لشکریان اردشیر تنها اندکی از جنگاوران کورش افزونتر بوده است. از این ۳۰۰۰۰۰ تن دست کم یک سوم سواران زره پوش بودند و دیگران پیادگان چوبین سپریایی سپر.

27 - Xenophon, *Anabasis*, I, 8:8-9.

یادآوری این نکته بسیار مهم می نماید که زره حلقه ای در روزگار هخامنشیان وجود نداشت. در سده دوم میلادی، پارتیان و خویشاوندانشان سرمانیان Sarmatians (ایرانیان روسیه جنوبی) زره پوشیدن را رواج دادند.

28 - Xenophon, *Anabasis*, I, 8:6-7; 22; 25.

29 - *Ibid.*, I, 7:10-14.

30 - Diodorus, XIV, 19:7.

31 - Sir W.W. Tarn, in, « *Persia from Xerxes to Alexander* » in *Cambridge Ancient History*, vol. VI, P.7.

Cf: Diodorus, *op.cit.*; Xenophon, *op.cit.*, Phutarchus, Artaxerxes, 13.

پیش از این رسیدن کورش به دوازده فرسنگی پائین «دروازه بابل» سخن گفته ایم. چون وی جای پای سواران اردشیر را دید گمان برد که دیگر روز اردشیر بچنگ وی خواهد آمد، بنا بر این برای از دست ندادن فرصت، هم در دل شب سپاهیان ایرانی و یونانی را سان دید و آماده جنگشان کرد. کلثارخوس را سپهسالاری پهلوی راست و جنگاوران یونانی داد و آریو را سپهسالاری پهلوی چپ و ایرانیان پیاده. من هم سیهبدی داشت و پهلوی چپ یونانیان را فرمان میداد. خود کورش و جانبازان ۶۰ گانه اش در قلب جای گرفتند. ۳۲ پامداد روز دیگر گروهی از سپاهیان اردشیر از وی گریخته، بزهار کورش آمدند و او را از کارسازی های اردشیر و چیس فرنه آگاهی دادند. ۳۳

کورش سپهبدان یونانی را انجمن کرد و با آنان درباره اینکه چگونه باید جنگید، رای زد و هنر جنگی ایشان راست بود و بدیشان آموخت که چگونه در برابر مردان اردشیر درایستند و افزود که شما مردانی هستید از آزادی برخوردار، بنمائید که ارزش آزادی را میدانید. آنگاه نویدشان داد که پس از پیروزی آنان را پاداش و خلعت فراوان خواهد داد. گئولیتس Gaulites، از مردان ساموس Samos که از دوستان کورش بشمار میرفت، زبان بسخن گشود و چنین گفت:

«ای کورش! برخی بر آنند که اینک چون برجانت بیمناکی و سرنوشت جنگ روشن نیست، نویدهای بزرگ و دلخوش کن می دهی، اما اگر روزی بخت بر تو خندید و پکامت رساند پیمانهای خود را فراموش می کنی، و گروهی گویند که حتی اگر آن نویدهای شیرین را بیاورم بیآوری توانایی انجام آنها را نخواهی داشت.»
کورش پاسخ داد:

«آزاد مردان! ایرانشهر پدر من از سوی نیمروز تا جایی می رسد که کسی از گرمایست نتواند کرد، و از سوی شمال تا مرزی گسترش می یابد که کسی از سرما زنده نتواند ماند. همه سرزمینهایی که میان این دو سامان افتاده، زیر فرمان یاران برادر من می باشد و باری اگر جنگ را بردیم، دوستان ما فرمانداران آن سرزمینها خواهند گشت. بنا بر این ترسم از آن نیست که اگر پیروزی بچنگ ما افتاد، استانهای بدست آمده چندان نباشد که بهمه یارانم برسد، بلکه بیم دارم چندان بیابم که بهمه بدهم، و باز هم بماند و دوستی نیابم که فرمانروائی بخشم. هرگاه روز کامیابی را بچشم دیدیم، گذشته از آنچه گفتم، بهر کدام از شما چنبری از گلهای زرین پاداش خواهم داد.» ۳۴

یونانیان از شنیدن این «پاسخ باشکوه» ۳۵ سرپاشادی و دلگرمی شدند، و چند تن از آنان از کورش درخواستها کردند که پس از پیروزی ایشان را این گونه پاداش دهد و آنگونه خلعت بخشد. شاهزاده همه را خرسند و امیدوار کرد. کلثارخوس از وی پرسید: «ای کورش! آیا بر آنی که اردشیر خواهد جنگید؟» کورش پاسخ داد: «بلی! به بردان سوگند

32 - Xenophon, *Anabasis*, I, 8:3 ff; Diodorus, Xiv 19; 22:5f.

33 - Xenophon, *Anabasis*, I, 6:2.

34 - *Ibid.*, I, 7:3-8.

که اگر وی از پشت داریوش باشد وزاده پروشیاتی، و برادر من، بدون جنگ این سرزمین را
نتوانیم گرفت. ۳۶

کلتارخوس و دیگران از وی درخواستند که در روز نبرد در میان سپاه بماند و به نخستین
رده نیاید، مبادا او را بزنند و بکشند. کورش پاسخ داد: چه میگوئید! میخواهید من - که
میروم این شاهنشاهی را بستانم - در خور فرمانروائی آن نباشم؟! آنگاه هر کسی را
به جایگاهش فرستاد. ۳۷

کورش از جایی که لشکرش راسان دیده بود و بحالت آماده باش جنگی، یکروز دیگر
راه برید و سه فرسخ را در نور دید. ۳۸

در همان روز به کورش آگاهی دادند که اردشیر با سواران
و پیادگان خود به سوی بابل پس می نشیند و خندق و بارو را
رها کرده و برای جنگ آماده نیست. ۳۹ کورش و دیگر
سردارانش پنداشتند که اردشیر بدین زودیهها بجنگ نخواهد

۴ - نبرد کوناکسا و پایان کار

آمد. بنابراین در روز دوم و سوم حالت آماده باش جنگی را رها کرده، سرخوش و بی گمان
پیش رفتند و نزدیک ۸ فرسنگ راه پیمودند. خود کورش بر گردونه نشسته بود و یارانش
جنگ افزارهای گرانشان را بر گردونه های بارکش هشته بودند. تنها گروهی از جنگاوران
در رده نخستین سپاه، به حالت آماده باش جنگی راه می بریدند. در سومین روز راه پیمائی،
نزدیکهای ساعت ۱۰ بامداد یکی از نخستین روزهای سپتامبر سال ۴۰۱ پ.م. هنگامیکه
سپاه داشت به جایی که کورش میخواست بیاساید، میرسید که ناگهان پتی گنوا، یکی از یاران
کورش در رسید، خود و اسبش سر تا پای خوی گرفته، و بزبان یونانی فریاد بر آورد که
اردشیر با سپاه گرانش بحالت آماده باش جنگی بسوی ما می تازد. یونانیان پنداشتند که هم
اکنون اردشیر پدید آمده برایشان خواهد تاخت و ترسیدند و همه و غوغا در افتاد و سر بازان
گیج و بیمناک، این پرو آن بر دویدن گرفتند. اما کورش بی درنگ از گردونه بزیر جهیده زره
در پوشید و بر ستورش پساک پرید و مردانش را آواز داد که هر کدام جنگ افزارهایش را
بر گرفته به رده خود برود. همه چنان کردند، آنگاه کورش سپاهش را در سوی راست رود
فرات، برای جنگ بیاراست. ۴۰

در این جا بود که کورش و اردشیر جنگیدند و جان شاهزاده جهانجوی بر باد رفت.
این آوردگاه را پلوتارخوس کوناکسا *Kunaxa* خوانده است و گفته که آن در ۵۰۰
استادی (۵۷ میلی) شمال بابل بود. ۴۱ کزنفن نام این میدان کارزار را یاد نمیکند، تنها گوید
که از آوردگاه تابابل ۳۶۰ استاد بیشتر نبود. کوناکسا یونانی شده همان واژه ایست که
در پارسی کنیسه گویند و آن نیایشگاه یهودیان باشد. ۴۲ تا سال ۱۹۶۳ بیشتر دانشمندان، آن

36- Xenophon, *Anabasis*, I, 7:8-10.

37- Plutarchus, *Artaxerxes*, 8.

38- Xenophon, *Anabasis*, I, 7:14.

39- *Ibid.*, I, 7:15.

40 - Xenophon, *Anabasis*, I, 7: 17 - 20; 8: 1 - 6; Diodorus, *XIV*,
22: 3 - 6.

41- Plutarchus, *Artaxerxes*, 8.

42- *Barnet, op.cit.*, P.16; *Tarn, op.cit.*

آوردگاه را درجائی می دانستند که امروز تل عقر کونیه Tell Aqar Kuneeseh نامیده میشود و آن در کنار رود فرات و در ۵۰ استادی خرابه های بابل است. ۴۳ اما چون این سامان در سوی چپ رود فرات جای داشته (باید دانست که رود فرات در روزگار باستان همینکه از الانبار کنونی می گذشت به بستری، افتاد که در خاور بستر کنونی فرات می باشد و از میان شهر بابل می گذشت ۴۴ و جنگ کونا کسا در سوی راست فرات رخ داد ۴۵ بارنت Barnett دانشمند نامآورد انگلیسی این رای را پذیرفته است. وی نشان داده که میدان جنگ نزدیک جائی بوده است که امروز ال نسیفیت Al - Nasiffiyat خوانده می شود و در ۵۰ میلی شمال بابل جای دارد.

این دهکده تا سال ۱۸۶۱ میلادی نیه سفیت Neisesafayat نام داشته است، و بارنت بر آنست که این نام بازمانده دو واژه کونیه سفیتیت (Ku)neisesafyat(ib) می باشد و این همانست که بگوش پلوتارخوس و یا سرچشمه او (دینن Dioon یا کتزیاس) رسیده است و کونا کسا گشته ۴۶ ما رای این استاد را بخوردانه ترین پیشنهادی می دانیم که تا کنون درباره آوردگاه کونا کسا کرده اند، و از این روی، در پذیرفتن آن درنگ نمی داریم.

باری در کونا کسا (کونیه - سفیتیب) کورش سپاهش را برای جنگ بیاراست. ۴۷ خود با ۶۰۰ تن جانبازش -- که سواران زره پوش تیغ دار و نیزه ور بودند و اسپان برگستوان دار داشتند - در قلب سپاه بایستاد و پیادگان ایرانی را به فرماندهی آریو در پهلوی چپ سپاه جای داد ۴۸ و برای آنکه سواران اردشیر از پهلوی به این پیادگان حمله نکنند ۱۰۰۰ تن از سواران چالاک خود را فرمود تا در پهلوی چپ آنان بایستند ۴۹ کورش همه مزدوران جنگی یونانی را به سپهسالاری کلئارخوس، (درهشت رده، یکی پشت سردیگری)، در پهلوی چپ سپاه خود جای داد. ۵۰ من و پرکسنوس هم سبهدی داشتند. من با سربازانش نزدیک کورش ایستاده بود. ۵۱ پس از وی پرکسنوس و جنگاورانش جای داشتند ۵۲ و سپس کلئارخوس و لاسدمونیان ۵۳ کورش برای پاسداری این پیادگان یونانی از حمله تیراندازان و سواران ایرانی، کمانداران کرتی خود را در سوی چپ کلئارخوس فرستاد ۵۴ و میان اینان ورود فرات آپیس- تنیس آمفی پلسی Epis thenes of Amphypolis را با ۱۰۰۰ تن از سواران پافلاگونی Paphlagonian ۵۵ در سوی راست این سواران رود فرات کف آلود و جوشان میخروشید و می گذشت ۵۶ از این روی کسی نمیتوانست از پهلوی راست به جنگاوران کورش حمله برد.

43- Ibid.

44-Barnet, op.cit.

45- Xenophon, Anabasis, I,8:4,14.

46- Barnet. op.cit., P.5, 16f.

47- Xenophon, Anabasis, I,8:4-17; Diodorus, Xlv, 22:5f.

48- Diodorus, Xlv, 22: 5;34:1; Xenophon, Anabasis I, 8:5;9:31;10:1.

49- Diodorus, Xlv.22:5.

50- Diodorus, op.cit.; Xenophon, Anabasis, I,8:4, 21-24 etc.

51- Xenophon, Anabasis, I,8:4.

52- Ibid.

53- Ibid.

54- Ibid., I,8:5; Diodorus, op.cit.

55- Diodorus, op.cit.; Xenophon, Anabasis, I,8:5,10:7.

56- Xenophon, Ibid., I,8:4,12-13; Diodorus, Xlv,22.5

کورش زنانی را که با سپاه همراه بودند و ستوران بارکش و باروبنه خود را در پشت سر پیادگان ایرانی جای داد و گروهی از جنگاوران یونانی را به نگهبانی آنها گماشت ۵۷ در سپاه کورش چند گردونه جنگی هم بود، لیکن در میدان کارزار سخنی از آن نمیشنویم. ۵۸ رده‌های کورش بسیار دراز بود و اگر انگاریم که هر پیاده نود سانتی متر از میدان کارزار را فرا می‌پوشید و هر سوار ۱۸۰ سانتی متر، می‌بینیم که درازای هر رده سپاه کورش نزدیک به ۳۱۶۰ متر می‌رسیده است و در می‌یابیم که راهنمایی و فرماندهی آن سپاه گران چه کار دشواری می‌بوده. ۵۹

نیمروز آمد ولی سپاه اردشیر نرسید، و کورش چشم‌براه در میدان بماند چیزی پس از آن از دور گردو خاک فراوان بر هوا بلند شد و زمین گرد درخشش خودهای برنجین چشم را خیره کرد. ۶۰ سرانجام اردشیر به جنگ آمده بود و روز سرنوشت فرا رسیده. در سپاه اردشیر دست کم ۱۰۰۰۰ سواران نیزه‌ور زره‌پوش بودند. هزارتن از آنان که جانپازان و پاسبانان اردشیر بشمار می‌رفتند، زیر فرمان ارته‌بازو Artabazus بودند و ۶۱ و چپس‌فرنه ۶۰۰۰ تن دیگر را فرمان میداد. ۶۲ از رده‌بندی اردشیر چندان چیزی ننوشته‌اند. این اندازه روشن است که وی همه این ۷۰۰۰ سوارچالاک را همراه با گروه دیگری پیاده نیزه‌ور سپردار در قلب لشکر خود جای داد و خود در میان نشان بایستاد. ۶۳ در پشت سر او، سربازی درفش شاهنشاهی هخامنشی را میبرد آن شاهین زرین گشاده بالی بود که بر فراز نیزه بلندی برافراشته بودند و از همه جای آوردگاهش می‌توانستی دید. ۶۴ اردشیر مصریان و ایرانیان سپردار زره‌پوش را در دوسوی چپ و راست خود جای داد و برای نگهبانی آنان بازمانده سواران لشکر را به دو پهلوئی چپ و راست سپاهت فرستاد. ۶۵

اردشیر چندین گردونه داس‌دار جنگی هم داشت که در پیش رده‌های چپ سپاه خود، روبروی جنگاوران یونانی کورش واداشته بود تا نخست با این گردونه‌ها رده‌های یونانیان را بشکافد و سپس با سواران خود بر سر آنان بتازد. در زیر این گردونه‌ها و در کنار محورهای چرخ‌هایشان، تیغه‌های بلند و برنده‌ای نشانده بودند تا چون بکسی برخورد،

57- Xenophon, *Ibid.*, I, 10:2-3.

58- *Ibid.*, I, 7:11.

۵۹ - یعنی: ۱۲۹۰۰ یونانی کورش در هشت رده ۱۶۱۲ سربازی، هر رده به درازای ۱۴۵۰ متر؛ ۶۰۰ سوار زره‌پوش در هشت رده، هر رده دارای ۷۵ سوار و ۱۳۵ متر درازا؛ ۱۰۰۰۰ پیاده ایرانی کورش در هشت رده، هر رده بدرازای ۱۱۲۵ متر و درازای ۱۲۵۰ سرباز؛ دو گروه سوار در هر دوسوی سپاه، هر گروه در هشت رده ۱۲۵ سربازی، و هر رده بدرازای ۲۲۵ متر، بنابراین:

$$۲۲۵ + ۱۴۵۰ + ۲۳۵ + ۱۱۲۵ + ۲۲۵ = ۳۱۶۰ \text{ متر}$$

60- Xenophon, *Anabasis*, I, 8:8.

61- *Ibid.*, I, 8:24; Plutarchus: *Artaxerxes*, 9; *tarn, op.cit.*, P.8.

62- Diodorus, XIV, 23:6

کز نزن (I, 8:9) به نادرست جایگاه چپس‌فرنه را در دست چپ نوشته است:

Tarn, *op.cit.*

63- Xenophon, *Ibid.*, I, 8:12-13, 22-30

64- Cf. Xenophon, *Ibid.*, I, 10, 12.

65- Xenophon, *Ibid.*

باری سپاهیان اردشیر خاموش، منظم و با «گامهای یکسواخت نظامی»^{۶۷} پیش آمدند و در برابر کورش، در سوی راست رود فرات آرایش جنگی بستند. کورش که از پیشاپیش می دانست اردشیر بنا بر آئین سپهسالاران ایران در قلب سپاه خواهد ایستاد^{۶۸} لشکر خود را چنان آراست که اردشیر را گرفتار آورد و یا سر به نیست کند. زیرا که وی خوب آگاه بود که تا آن روز تنها اندکی از مردان رزمجوی ایران شهر فراخ به گرد اردشیر فرا آمده بودند، و اگر وی شکست می خورد و بدر میرفت، می توانست لشکرهای بزرگتر گرد آورد و باز آید و دوباره بجنگد و بر شاهزاده روشن بود که تنها با گرفتار آمدن و یا کشتن اردشیر، وی به تاج و تخت دست می تواند یافت. از این روی کورش تنها ۶۰۰ تن سوار سنگین زره و دلاور خود را در قلب جای داد، ولی پهلویهای راست و چپ خود را چنان آراست که قلب سپاه اردشیر، روبروی گروهی از پیادگان آریو و همه سواران قلب و نیمه از سپاهیان یونانی می افتاد. از این روی قلب سپاه اردشیر ناچار بود با دو گروه پیادگان ایرانی و یونانی کورش بجنگد و چون شاهزاده پیروزی یونانیان سنگین زره فراخ سپر را بر پیادگان و سواران ایرانی اردشیر حتمی میدانست، امیدوار بود که کلئارخوس هموردان ایرانی روبرویش را درهم بکوبد و سپس به چالاکی پهلوی سپاه خود را چرخانده به اردشیر حمله برد. اگر کلئارخوس چنان میکرد، کورش و ایرانیانش می توانستند از سوی دیگر بر اردشیر تازند و در میانش گرفته، کاری کنند که نابود شود. چنانچه قلب سپاه اردشیر شکسته میشد و یا اردشیر از پای در می آمد، اگر هم دو پهلوی سپاه او پیروزمند بودند، خود را می باختند و یا میگریختند و یا به کورش می پیوستند.

کورش سوار بر پساک در پیش رده های لشکرش اسب تاختن گرفت. به همه جا سرکشی کرد، هر کسی را دستوری داد و چون به کلئارخوس رسید آواز بر آورد^{۶۹} چنانکه آوازش به گوش کز نفن که در هنگ پر کسنوس بود^{۷۰} رسید. که اردشیر در قلب سپاهش خواهد ایستاد با جنگاوران ت بدانجا حمله برو او را بشکن، زیرا اگر در آنجا پیروز شدیم کار ما بکامیابی بانجام رسیده است. ۱۷۱ اما کلئارخوس خود سر و سنت پرست، ترسید که اگر از رود فرات جدا شود، پهلوی راستش به خطر افتد و نخواست این خطر را پیشواز کرده، آنچنان که کورش فرموده بود، ۷۲ قلب سپاه اردشیر را درهم بشکند^{۷۱} و چون نمیتوانست آشکارا دستور آن شاهزاده نیو هنرمند را خوار گیرد و به خاک اندازد، دست بدامن فریب زد و پاسخ داد که «بهوشم و

66- Diodorus, Xlv, 22:7; Xenophon, *Anabasis*: I,8: 10.

67- Xenophon, *Ibid.*, I,8:14; Plutarchus, *Artaxerxes*, 7.

68- Xenophon, *Ibid.*, I,8:12-13.

69- Plutarchus, *Artaxerxes*, 9; Xenophon, *Anabasis*, I,8,12f.

۷۰- این موضوع از *Anabasis*, III,1:4-11 بخوبی برمی آید.

71- Xenophon, *Anabasis*, I,8:12-13.

۷۲- سخن کورش بسیار درست بود. اسکندر مقدونی همواره بقلب سپاه ایران می تاخت و با کشتن و یا گریزانیدن فرمانده ایرانی، جنگ را می برد. اگر دستور کورش انجام پذیرفته بود، شکست اردشیر آسان میگشت. اینکه در تاریخ ایران باستان (جله دوم، ص ۱۵۰) آمده است که کورش کلئارخوس را گفت «با سپاه خود به قلب قشون، یعنی بجائی که من ایستاده ام، بیا» بکلی نادرست است و مفهومی ندارد. کورش سردارش را فرمود که به قلب سپاه اردشیر بتازد.

73- Plutarchus, *Artaxerxes*, 9-10

آنچه که شاید و باید انجام خواهم داد. ۷۴. لیکن از ترس و خودسری فرمان کورش را بکار نبست و مایه شکست نقشه‌های آن شاهزاده و بر باد رفتن چنان هژبره‌زیری شد. ۷۵
 کورش از پیش وی بازگشت و به سرکشی رده‌های دیگر رفت، گاهی مردان خود را مینگریست و زمانی جنگاوران اردشیر را و بهوش بود که هر خطری را چاره اندیشد. در این هنگام کزنفن پیش دوید و از وی پرسید که آیا فرمانی دارد یا نه. کورش او را فرمود همه را بگوید که قربانیها را خدایان پذیرفته‌اند و برای حمله فالها همه نیک آمده. آنکاه زمزمه‌ای از میان سپاه شنود و پرسید چه میگویند؟

کزنفن جواب داد سخنی را که ادایش نشانه حمله خواهد بود، بهمدیگر میگویند. کورش پرسید آن چه باشد؟ وی پاسخ داد: «ژئوس نگهدارنده، و پیروزی.» کورش گفت «نیک است، پذیرفتم، بهل که چنان باشد.» آنکاه به قلب سپاه رفت و آماده کارزار شد ۷۶
 سپاه اردشیر آهسته آهسته و با آرایش جنگی پیش می‌آمد. دوسه ساعتی به غروب آفتاب مانده بود. ۷۷. هوا داشت رو بخنکی میرفت، لیکن خون جنگاوران جوشش میگرفت. هماوردان باتیزی و تندى و با خشم و هراس بیکدیگر مینگریستند و سرپای بند نمیشدند. ۷۸.
 کلئارخوس به سپاهانش دستور داد که چون ایرانیان به سر رسیدند، به تك (دو آهسته) ۷۹ به سوی آنان بروند، لیکن هنگامیکه به تیررس هماوردان رسیدند، به تندى بدوند تا هر چه زودتر از گزند تیرهایشان برهند. ۸۰

چون لشکر اردشیر به سه استادی لشکر کورش نزدیک شد، یونانیان خروش جنگی بر آوردند و گروهی از آنان نیزه‌هایشان را بر سپرهایشان کوفتند تا دشمن را بهراس اندازند و با شتاب از میدان تیر ایرانیان گذشتند. از گردونه‌های جنگی اردشیر هم کاری ساخته نشد، چه پیادگان سنگین زره فراخ سپر، رده‌های خود را گشودند و دسته‌ای از گردونه‌ها را که بمیان نشان رسیده بودند، گرد گرفته، گردونه‌رانان را ریز کردند و اسبان خسته و ترسان به این‌ور و آن‌ور گریختند. اسبان دسته دیگری از گردونه‌ها هم به میان ایرانیان رمیده مایه کشته شدن چندتن از اینان گشتند. ۸۱

پیش از این از شیوه حمله پیادگان سنگین زره فراخ سپر سخن گفته‌ام و همچنین اشاره کرده‌ام که پیادگان رزم نادیده و سبک اسلحه، هر اندازه هم دلیری مینمودند، بر آنان پیروز نمیتوانستند شد. ۸۲

74- Xenophon, *Anabasis*, I, 8:13.

75- Plutarchus: Artaxerxes: 10; Glover, op.cit, 249f.; G. Bury, A History of Greece, London, 3rd ed, (1913), P. 522; Sir. P. Sykse, A History of Persia, 3rd ed; London (1930), P. 210.

76- Xenophon, *Anabasis*, I, 8:15-17.

77- *Ibid.*, I, 8:8.

78- *Ibid.*, I, 8:18.

۷۹ - واژه‌ای که در اینجا به تك ترجمه کرده‌ام در انگلیسی Double آمده است و معنی آن دو آهسته، باشتابی دوبرابر راه‌ریتن معمولی، میشود.

80- Diodorus, *XIv*, 23:1.

81- Xenophon: *Anabasis*, 1, 8:17-20; Cf. Diodorus *XIv*, 23:1-4.

82- Hignet, op.cit., Diodorus, *XIv*, 22:4-5.

در آوردگاه کونا کسا هم همان آن بود و همان کاسه، تا یونانیان به ایرانیان رسیدند، اینان پس نشستند و بی آنکه در ایستند و پای افشارند، جا تهی کردند. ۸۳ کلئارخوس خودسر و نافرمان ۸۴ بجای آنکه دستور کورش را به کار بسته، یگراست و از گرد راه بر اردشیر بتازد، سردردنبال گریزندگان نهاد و تا یکفرسنگ دنبالشان کرد ۸۵ و با این کار بیهوده نابخرادانه، دست اردشیر و چیس فرنه را برای حمله به کورش که اینک از پشتیبانی بهترین جنگاورانش بی بهره مانده بود - باز گذاشت و مایه ناکامی آن شاهزاده شوریده بخت گشت.

از سوی سپاه اردشیر، نخست سواران گروه چپ، بسوی یونانیانی که نزدیک فرات بودند، تاختند. فرمانده این جنگاوران سبک اسلحه و سواران پافلاگونی، اپیس تنس بود. وی رده‌های خود را از هم گشوده، راه را برای سواران دشمن باز نهاد، آنگاه که آنان، بی آنکه چندان آسیبی به یونانیان بتوانند رسانند، از میان اینان گذشتند؛ رده‌های خود را بهم بست و آماده کارزار ماند. ۸۶ بدینگونه گروهی از سواران ایرانی از پشت سر کلئارخوس سردر آوردند، لیکن چون شمارشان کم بود و پیوندشان هم با سپاه ایران بریده شده بود، به سناه کورش آسیبی نمیتوانستند رسانند و خود را به تاخت و تاز در پشت سر مردان وی و بیم دادن آنان خرسند داشتند. ۸۷

در همان آغاز حمله یونانیان بر سپاه ایران، آن گروه از سپاهیان اردشیر که در پهلو چپ و روبروی آریو ایستاده بودند، بر او تاختند. این سردار کورش مردانه در ایستاد و با ایشان به زد و خورد پرداخت، لیکن تا دیری از هیچکدام کاری ساخته نشد. ۸۸ اردشیر چون کلئارخوس را دور از آوردگاه و سرگرم دنبال کردن ایرانیان سمت راست یافت، دانست که از خطر جسته. پس گروهی از سربازانش را فرستاد تا به پهلو چپ آریو حمله کنند. و اگر بتوانند تا پشت سپاه کورش بتازند و لشکر او را در میان گیرند. ۸۹ در همان هنگام چیس فرنه به چالاکی ۶۰۰ تن سوار زره پوش خود را به میان شکافی که از پیشرفت کلئارخوس و بجای ماندن آریو در سپاه کورش باز شده بود انداخت و با اینکار هم پشت سربازان را گرفت و هم کار را بر سردار ایرانی کورش دشوار کرد. ۹۰

کورش دریافت که اگر آنی درنگ کند کارش زار خواهد شد. آریو داشت زیر حمله سواران چیس فرنه از یکسوی و جنگاورانی که از سوی راست اردشیر بر او تاخته بودند، خرد می شد و با آنکه مردانه پایداری مینمود، دیری نمیکشید که ناچار به جای تهی کردن میگشت سپاه یونانی کورش، پیروزمندان چنان پیش رفته بود که یکفرسنگ از میدان کارزار

83- Xenophon, *Anabasis*, I, 8: 17 f.; Diodorus, *Xlv*, 23: 1f; Plutarchus, *Artaxerxes*, 10.

84- Plutarchus, *Ibid.*, 8-10; Xenophon, *Anabasis*, I, 8, 13; Burty, *op.cit.*, Sykes, *op.cit.*

-85 Xenophon, *Ibid.*, I, 8: 18f; Plutarchus, *Artaxerxes*, 8-10.

86- Xenophon, *Ibid.*, C, 10: 7.

اگرچه وی بنادرست چیس فرنه را فرمانده دست چپ می داند.

87- *Ibid.*, I, 10: 8.

88- Diodorus, *Xlv*, 24: 1; Cf: Xenophon, *Anabasis*, I, 10: 1.

89- Xenophon: *Anabasis*, I, 8: 23-25.

90- Diodorus, *Olv*, 23: 6; Torn, *op.cit.* P. 8, 9.

دورافتاده ۹۱، بنا بر این دست چپسه فرنه وارد شیر برای حمله به کورش و ایرانیانش بازمانده بود. در همان هنگام آن سواران پهلوی چپ سپاه اردشیر که در آغاز به ژوین داران بی سپر (پیلست) یونانی آپس تنس تاخته بودند و به پشت سر یونانیان رسیده - به سواران چپسه فرنه - که اکنون به میان لشکر گاه کورش رسیده بودند - پیوستند و به تاراج باروبنه کورش و گرفتار کردن زنان و چارپایان آغاز کردند . لیکن یونانیانی که کورش به نگهبانی گماشته بود، از باروبنه و خرگاه وی دفاع کردند و تا دیری نگذاشتند سواران اردشیر بکام برسند، ۹۲

کورش - که خود را میان سواران و پیادگان دشمن یافت - چاره‌ای ندید جز آنکه به تن خویش بمیدان رود و کاری را که کلنارخوس نکرده بود خود بانجام رساند. پس ۶۰۰ سوار زره پوش و چالاک خود را برداشته ، همراه با دوستانی که همواره با وی بودند مانند ارته پتی چیس فرنه (این چیس فرنه را نباید با سردار اردشیر اشتباه کرد) به سوی قلب سپاه اردشیر تاخت . ۹۳ ولی از آنجا که بختش برگشته بود ، نه سپر با خود گرفت و نه خود بر سر هشت ، تنها زره پوش و نیزه بدست ، چون هژیبری خروشان به آورد گاه شتافت . ۹۴ و با نیزه و ژوین هم آوردان را ب خاک انداخت . آن نیو دلاور ، در میان باران تیر و ژبین و گرد و خاک ، وانبوه هماردان ، چندان پیش رفت که به سواران نگهبان اردشیر رسید و با آنان در افتاده ۹۵ خروش جنگاوران و ناله نیمه جانان ، شیبه ستوران و بانگ کرنای گوش را کر میکرد ، و از بسیاری گرد و خاک ، چشم بدرد می آمد . گروهی از نگهبانان اردشیر که راه را بر کورش بستند ، بدست آن دلاور بیست و دو ساله جان باختند و دیگران بهراس افتادند ۹۶ هنگامیکه وی به جایگاه اردشیر نزدیک میشد ، سرداری از اهالی کادوسی که فرمانده نگهبان سواره بوده پیش تاخت تا راه را بر او ببندد ، لیکن کورش چنان با نیزه برسینه اش زد که برخاک افتاد ، و جان بداد ۹۷ و سواران وی از آنهمه دلاوری و جنگجویی کورش خیره ماندند و نمیدانستند چه بایستشان کرد ، و گروهی از آنان هم بدست سواران پر خاشجوی کورش بخاک افتادند ۹۸ در این میان چشم کورش به اردشیر افتاد که در سایه درفش شاهنشاهی ، یعنی عقاب زرین گشاده بال ایستاده بود و تابش برفت و خروشید که « مرد را میبینم ، بی پروا پیش تاخت و دشمن از سر راه دور کرد و از آنان چندین بکشت و یارانش از دنبالش روان گشتند و در میان انبوه سواران و پیادگان اردشیر فرو رفتند . تو گفنی که چرخ بلند آنروز بآن

91- Diodorus, Xlv,23:4; Xenophon, *Ibid.* I,8:10-23, 10:4f.

92- Xenophon, *Ibid.* I,10:2-3.

93- *Ibid.* I,8:23-4; Diodorus: Xlv,23:5; Plutarchus, *Artaxerxes*, 8-19.

94- Xenophon, *Anabasis*, I,8:6.

95- *Ibid.* I,8:24-5; Plutarchus, *Artaxerxes*,8-19; Diodorus, Xlv,23:5.

96- Diodorus: Xlv, 23:7; Xenophon, *Ibid*; Plutarchus, *Ibid.*9-10.

97- Plutarchus. *Ibid.* Xenophon *Ibid.*

98- Diodorus; Xlv;23:7; Xenophon; *Ibid.* I;25-6; Plutarchus; *op.cit.*

۹۹ - اینکه در تاریخ ایران باستان ج ۲ ص ۱۷۰ آمده است ، «من مرد را دیدم» بکلی

نا درست است .

جهانجوی سرپیکار داشت که چنان بی‌پروایش کرد. هنگامی که وی چون آتش رده‌های دشمن را می‌شکافت و با اندکی رزمجوی به نزدیکی جایگاه اردشیر رسید ۱۰۰ نیزه‌اش را برافراشت و بسوی آن سینه‌ای که پراز کین وی بود، پرتاب کرد. اردشیر هم در همان آن نیزه‌اش را بسوی کورش پراند. نیزه کورش یگراست بر اردشیر آمد، وزره را شکافته، دو انگشت در سینه‌اش فرورفت. اردشیر از اسب بخاک افتاد ۱۰۱ لیکن تیری بازو **Tiribazus** که از جنگاوران بنام ایرانی و از یاران اردشیر بود، او را براسبی نشانده، از میدان بدر برد، ۱۰۲ و کتزیاس پزشک دربار که در سپاه بود بی‌درنگ بر بالین اردشیر آمد و بر زخمش دارو نهاد ۱۰۳ نیزه‌ای که اردشیر پرتاب کرده بود به کورش نخورد، اما به یکی از دوستان او رسید و از پایش در انداخت. ۱۰۴

با از میدان بدر رفتن اردشیر، یاران کورش بخاک جستند و او را نماز برده شاهنشاه ایران شهر خواندند، چه دیگر پیدا بود که کورش قلب دشمن را درهم شکسته است و امید یاران اردشیر بر باد داده. گروهی از اینان به کورش پیوستند و او را خداوندگار خود خواندند و در میان آنان نام ارباک. یکی از سرداران بزرگ اردشیر، را در تاریخ‌ها یاد کرده‌اند. ۱۰۵ این پیروزی کورش نشان داد که اگر کلتارخوس به اردشیر حمله کرده بودی، کامیابی کورش آسان و حتمی بودی، زیرا که با از پای درافتادن اردشیر، همه ایرانیان هراسان گشتند و نزدیک بود که از هم پاشند که ناگهان ژوبینی به زیر چشم کورش خورد و سر جهانجوی نامبردار را سرنگون کرد. ۱۰۶ چنان پهلوان آزاده‌ای که میرفت تخت کورش بزرگ را بستاند، تپان و خون آلود بر خاک افتاد و چون زخمهای دیگر بدو زدند، کشته شد ۱۰۷ و بیست و دو سال زیست سرفراز و آزادمنشانه به پایان رسید. این هژبر ستوده که دل شیر داشت و در هنرمندی و فرزانی و وفاداری و دوست‌پرستی بی‌همتای بود، بدانگونه پهلوانانه جان داد. روایتش ازها کردن تن هژبرش دریغ داشت، و خاک از آزردن پیکرنازنینش شرمنده بود. دوستان همخوان وی که آهمه مهربانی و سرفرازی دیده بودند، کاندش را با جان و تن خود نگهبانی کردند تا آنکه یکایک بخاک افتادند؛ و وفادارترین یارانش که ارته‌پتی بود، بر زمین جسته، پیکر خون آلود آن شاهزاده برگشته روز را در آغوش گرفت و نالان و مویان چندان بماند که یاران اردشیر او را هم کشتند، و یا بگفته برخی، خودش تیغ بر کشیده تن خویش را شکافت و بر سر آن دلاوری ماند جان داد. ۱۰۸

در این میان چیس‌فرنه بجایگاه اردشیر آمد، و فرماندهی قلب سپاه ایران را بعهده گرفت، و مردانش را گرد آورد و دل داد. ۱۰۹ چون آوازه کشته شدن کورش در میان سپاه پیچید،

100- Xenophon; *Anabasis*; I; 8:26-27; Diodorus; Xlv; 23:6; Plutarchus; *Ibid.*; 10.

۱۰۱ - همان مأخذ.

102- Plutarchus op.cit.; Diodorus; Xlv; 23:6.

103- Xenophon; *Anabasis*; I; 8:26.

104- Plutarchus; *Ibid.*; 11.

105- *Ibid.*; 16.

106- Diodorus; Xlv; 23:7; Xenophon; *Anabasis*; I; 8:27.

۱۰۷ - همان مأخذ. داستان دراز و خسته‌کننده کتزیاس در باره کشته شدن کورش باندازه‌ای افسانه‌ایست که یکسره از آن چشم‌پوشیدیم.

108- Plutarchus; *Ibid.*; 11-14.

109- Xenophon; *Anabasis*; I; 8:27-29; 9:31.

یاران اردشیرجان تازه یافتند ۱۱۰ و خود وی چنان شادمان شد که بر اسب نشست و باز بمیدان آمد ۱۱۱ لیکن دست و پای یاران کورش مست گشت و آریو که ماندن و جنگیدن را بیهوده یافت، و میدان را تهی کرده به جایگاهی که شب پیش با کورش آسوده بودند شتافت. ۱۱۲ چیس فرنه که بدینسان کار ایرانیان کورش را پایان داده بود، باروبنه سپاه او را تاراج کرد و بن و خرگاه کورش و حتی میلت دلبند وی، بدست سر بازان اردشیر افتاد ۱۱۳ آنگاه سپاه اردشیر رده بسته و با آرایش جنگی دلگرم و امیدوار، از لشکرگاه کورش روبه سوی کلئارخوس رفتند. کلئارخوس بازگشت، - و از کشته شدن کورش آگاه نبود، - و این بار، پهلوی چپ سپاه او به رود فرات چسبیده بود و بادشمن در آویخت چیس فرنه که کارش بکام بود و بکشته دادن مردان را بیهوده می دید، در برابر یونانیان راه را باز کرد، ۱۱۴ و بگروآوری گریختگان سپاه اردشیر پرداخت و آنان را که به کورش پیوسته بودند، بچنگ آورده، نزد سرور خود فرستاد. ۱۱۵ کم کم شب در رسید و کلئارخوس به لشکرگاه کورش بازگشت و آن را تاراج رفته یافت، چنانکه یونانیان ناچار، سربى شام بر زمین گذاشته باشکم تهی خفتند. لیکن از آنان کسی کشته شدن کورش را نمیدانست و چشم براه بودند که وی هم کامیاب باز گردد. بامداد روز دیگر پرکلس Precles آتنی به نزد یونانیان آمد و از سرنوشت شاهزاده آگاهشان کرد. دل همه از بر باد رفتن جان آن سرور بی مانند و آن سردار شایسته، از اندوه پر شد و امید همه نا امید گشتند و هر کس در گوشه ای بماتم نشست و بر آزادی و وفاداری و پردلی آن جهانجوی رزمنده افسوس خوردن گرفت. ۱۱۶ دست کم ستمن از مردانی که این کارزار را بچشم دیدند، داستانش را بنوشتند. ۱۱۷ نوشته کز نفن آتنی، شیوا و گیرا، هنوز در دست ما است و از میان تاریخ وی هنوز کورش را زنده و تخشای می بینیم و اندیشه های بلند و شاهانه اش و جوانمردی و وفاداری و دوست پرستی اش، دلهایمان را از ستایش سرشار میکند.

پایان سخن :

چنین بود سرگذشت شاهزاده کورش هخامنشی، جوانی که پهلوانانه زیست و در خورد نام بزرگی که بروی نهاده بودند، گشت. زندگیش همه سرافرازی و مردانه بود و مرگش نیز دلاورانه و باشکوه. بگفته کز نفن، کسانی که او را دیده بودند یا شناخته، بهترین و شایسته ترین جانشین کورش بزرگش میدانستند.

در کودکی دلاوری، وفاداری، پاکی و اندیشه های شاهانه از خود نشان میداد، بزرگی بروی می برآید و فر شاهانه از وی پدیدار بود.

110- *Ibid.*; I; 10:7; Dioeorus; Xlv; 23:6

111- Diodorus; Xlv; 23: 6f; Xenophon; *Ibid.*; I; 10:7f.

۱۱۲ - چنانکه از Xenophon; *Ibid.*; I; 10:1-2 میتوان دریافت:

113- Xenophon; *Anabasis*; I; 10:2; Plutarchus; *Arta xerxes*; 26; Cf: Diodorus; XIV; 24:3.

114- Dioborus; XIV; 24:6ff; Xenophon; *Ibid.*; I; 10:7f.

115- Xenophon; *Ibid.*, and ff; II; 1:1-6; Diodorus; Xlv; 24:1-7.

116- Xenopnn; *Anabasis*; I; 10: 6ff; II ; 1 : 1 -- 6; Diodorus Xlv; 24:1-7.

۱۱۷ - کز نفن، کز نیاس و سوفینه توس.

در پیشواز از خطرها و از پیش بردن کارهای سخت و دشوار ، نامی جهان گشت ، و در رهبری مردان، چه در سیاست و چه در جنگ سرآمد روزگار خود شد. در پیمان‌داری و وفادوستی و دوست‌پرستی در جهان مانند نداشت و هر کس او را میدید یا می‌شناخت ، خواه ایرانی و مصری و چه یونانی و سیراکوزی و مصری، آرزو میکرد سر بفرمانش نهد و جان در راهش بازدهد.

بهترین پشتیبان وفاداران و مردان کار و پاک‌دلان بود و بزرگترین دشمن نیرنگسازان، زورگویان و کاهلان. نظم را می‌پرستید و از بی‌بندوباری و تن‌پروری بیزار بود . هر مرد شایسته‌ای را، از هر کجاکه بود، پاداش می‌داد و بدوستی میگرفت ، بهترین دوستان بزمش دریای او و در دفاع از کالبد او جان باختند و این فداکاری نشان داد که وی در برگزیدن همدمان خود راه نادرست نپیموده بود . گشاده دست بود و بخشندگیش را کس نداشت و آزادگی ، وفا دوستی و منش‌های شاهانه‌اش مایه آن شد که هیچکس باندازه وی ستوده و پرستیده مردمان روزگار نتوانست گشت. ۱۱۸

